

ویلیام چیتیک

عشق الهی

سیر به سوی خدا در متون اسلامی

مترجم

سید امیرحسین اصغری



۱۳۹۴

Chittick, William C.

: چیتیک، ویلیام سی. ۱۹۲۳-م.

سرشناسه

عشق الهی: سیر به سوی خدا در متون اسلامی / نویسنده: ویلیام چیتیک؛ مترجم: سید امیرحسین اصغری

عنوان و نام پدیدآور

: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.

مشخصات نشر

: سی و هشت، ۴۸۷ ص.

مشخصات ظاهری

: ۷-۷۷۷-۱۲۱-۶۰۰-۹۷۸

شابک

: فیبا

وضعیت فهرست‌نویسی

: Divine Love: Islamic Literature and the Path to God

: عنوان اصلی:

پادداشت

: کتابنامه: ص ۴۶۵.

پادداشت

: تصوف

موضوع

: ادبیات عرفانی - تاریخ و نقد

موضوع

: اصغری، امیرحسین، ۱۳۵۳ - مترجم

شناسه افزوده

: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

شناسه افزوده

: ۱۳۹۴ ۹۶۵ ج BP۲۸۸۷

رده‌بندی کنگره

: ۸۴/۲۹۷

رده‌بندی دیویی

: ۴۰۰۶۴۴۸

شماره کتابشناسی ملی

عشق الهی

سیر به سوی خدا در متون اسلامی

نویسنده: ویلیام چیتیک

مترجم: سید امیرحسین اصغری

چاپ نخست: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات

علمی و فرهنگی



اداره مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (پایان جودک)، کوچه کمان،

پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۴۳۱۳؛ صندوق‌پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۸۸۷۳۰۵۶۹ - ۸۸۷۳۰۵۶۹؛

فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲؛ تلفن: ۲۹-۸۸۶۶۵۷۲۸؛ تلفکس: ۴۵-۸۸۶۷۵۴۴

www.elmifarahangi.ir info@elmifarahangi.ir

آدرس اینترنتی:

www.ketabgostarco.com info@ketabgostarco.com

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، رویه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۱۶-۶۶۴۰۰۷۸۶

فروشگاه دو: میدان هفت‌تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام قزاقی و خردمند، پلاک ۱۳؛

تلفن: ۸۸۳۴۳۸۰۶-۷

فروشگاه سه: جمهوری، چهارراه شیخ هادی، نبش رازی، پلاک ۶۹۹

فروشگاه چهار: بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو حقانی، خروجی کتابخانه ملی، کتابخانه ملی

(نمایشگاه و فروشگاه دائمی کتاب)

فروشگاه پنج: خیابان کارگر شمالی، رویه‌روی پارک لاله، نبش کوچه ستاره، نمایشگاه و فروشگاه

محصولات فرهنگی سازمان تأمین اجتماعی، پلاک ۱

فهرست مطالب

سخن مترجم.....	نه
پیش در آمد.....	سیزده
مقدمه.....	هفده

بخش اول: ابن عشق

۱. الهیات.....	۳
جهان بینی اسلامی.....	۵
دو آیه در باب عشق.....	۱۰
توحید.....	۱۳
ذات و صفات.....	۱۷
اسمای متناظر.....	۲۲
رحمان و رحیم.....	۲۴
قدّم عشق.....	۳۶
حقیقت محمدیه.....	۴۰

۲. روایت عشق.....	۴۷
عهد.....	۵۰

۵۶.....	امانت
۶۱.....	خلق آدم
۶۹.....	فضایل خاک
۷۸.....	حکمت هبوط
۸۳.....	عصیان آدمی
۹۲.....	نقش ابلیس
۹۶.....	میان صخره و جایی سخت
۱۰۴.....	رحمت الهی

۱۱۵.....	۳. تم از نفس روحانی
۱۱۸.....	الم صیر انسانی
۱۲۱.....	اسموی لایحه انه انی
۱۲۹.....	تقلب قلبی
۱۳۶.....	شهود قلبی
۱۴۲.....	نفس اماره
۱۴۹.....	عجب
۱۵۵.....	مراتب صعودی نفس

بخش دوم: حیات عشق

۱۶۳.....	۴. طلب
۱۶۵.....	معراج
۱۷۰.....	تفرید: عملی کردن توحید
۱۷۹.....	مقامات سلوک
۱۹۳.....	شوق، طلب و یافت
۲۰۳.....	طالب و مطلوب

۲۱۳.....	۵. راه
۲۱۵.....	دین
۲۲۲.....	حسن تأله

۲۳۲.....	احسان
۲۳۶.....	شریعت، طریقت و حقیقت
۲۴۶.....	شناخت و یادگیری
۲۵۰.....	شناخت حق

۲۵۹.....	۶. منازل السالکین
۲۶۱.....	معرفت و عشق
۲۶۶.....	حالات ذکر
۲۷۴.....	تغییر مقامات
۲۸۲.....	تفرقه و اجتماع
۲۸۶.....	فنا و بقا
۲۸۹.....	رویت حق

بخش سوم: غایت عشق

۳۰۱.....	۷. حقیقت عشق
۳۰۲.....	عشق در فلسفه
۳۱۰.....	عشق در تصوف اولیه
۳۱۷.....	اوصاف عشق
۳۲۸.....	برگزیده عشق
۳۳۵.....	اشاراتی به عشق
۳۴۵.....	مقامات عشق
۳۵۳.....	دوستی انسان

۳۶۳.....	۸. رنج عشق
۳۶۳.....	فراق و وصال
۳۷۱.....	ابتلای آدم
۳۷۹.....	محنت پیامبران
۳۹۰.....	راه اقتدا
۳۹۴.....	زندگی در مرگ
۴۰۱.....	مادر لذت

۴۰۷ ۹. تحقق توحید

۴۰۹ معرفت فقر

۴۲۳ شمشیر غیرت

۴۴۳ یگانگی عشق

۴۴۹ فنای در توحید

۴۶۵ فهرست منابع

۴۷۷ نمایه

www.ketab.ir

سخن مترجم

خورشید تویی و ذره ماییم
بی‌روی تو روی کی نماییم

عشقِ معطوف به معرفت، لب دلی و قلب آفرینش است. مؤلف محقق که به خوبی با سنت عقلی و عرفانی اسلام آشناست، به این نکته اشاره کرده است. قرآن مؤمنان را به پیروی از الگوی نبوی می‌خواند، اما پیش از آن می‌فرماید که اگر ردای محبت حضرت رحمان بر تن خواهید، چنین کنید: «قل ان کنتم تحبون الله، فاتبعونی، یحبکم الله». این کلام مجمل قرآن و آیه دیگر، یعنی «یحبهم و یحبونه»، که مشیر به عشق دومی است، در تار و پود این اثر جای گرفته‌اند. آیه دوم عشق خداوند به انسان را پیشینی و در جایگاه نخست می‌داند که در نهایت دلیل آفرینش هم، سنت عرفانی اسلامی، به همان عشق باز می‌گردد.

نوشتن چنین کتابی، آن هم در آکادمی غربی، علتی نخواهد داشت مگر آن که آدمی پرسش نخستین مقدمه دکتر نصر را مرور کند: «آنی را که از عشق بهره نباشد، آیا توان نبشتن از عشق هست؟» این جمله را می‌توان با کلام مؤلف تکمیل کرد که کتاب را برای عاشقان نوشته است. این همان رسمی است که مؤلفان سنت عقلی و عرفانی اسلام در طول قرن‌های گذشته بدان پایبند بوده‌اند و آن را فقط برای دست‌گیری از طالبان عشق و

معرفت نگاشته‌اند. با این حال، کتاب روش و منش محققانه‌ای دارد و حق تحقیق^۱ در آن رعایت شده و وجوه جدیدی از سنت عرفانی اسلامی در آن آشکار شده است.

با وجود مقدمه دکتر نصر و مؤلف محترم، افزودن مقدمه‌ای دیگر چندان منطقی نیست. با این حال، به چند نکته اشاره می‌کنم:

- پیش از ترجمه این اثر، با این که اشتغال ترجمه نیست، در کار

برگردان فارسی کتاب دیگری از ایشان با نام *In Search of the Lost*

Heart بودم. اثر عشق/الهی را که دکتر چیتیک برایم فرستادند، مرا چنان

به فکر واداشت که دست به کار ترجمه‌اش شدم. کتاب را در ۲۰۱۳

انتشارات دانشگاه ییل منتشر کرده است. شاید ارجاعات به متون و منابع

فارسی، کار ترجمه را برای مترجم ساده‌تر کرده باشد، اما خواننده محترم با

تأمل در این اثر، خواهد یافت که مؤلف چه مایه تلاش سترگی در ترجمه

آن متون به انگلیسی داشته است.

- عرفان منطقی در این کتاب از شریعت بیگانه نیست، از طریقت جدا

نیست و حقیقت را هم در سه از شریعت به دست می‌آورد؛ چه اقتدا به

محمد (ص)، اقتدا به شریعت و طریقت و وصول به حقیقتی است که او و

همه انبیای الهی پیام‌آور آنند.

- روش مطالعات اسلامی دکتر چیتیک در فضای دانشگاهی غربی

معطوف به روشی همدلانه با سنت عرفانی - عقلانی - اسلام است. در این

سنت خوشبختانه محققان صاحب‌نام دیگری هم هستند که تلاش‌های

آنها در نهایت فضای تاریک‌بینی و یک‌سویه روش‌های شرق‌شناسی

سنتی را در ابعاد خاص متحول می‌کند. با این حال، مطالعات اسلامی در

غرب ذاتاً همدلانه نیست. از سوی دیگر، در جوامع اسلامی هم لزوم

شناخت روش‌ها و رهیافت‌های جدید مطالعاتی و اجرای طرح‌های پژوهشی

مبتنی بر آن احساس می‌شود.

- یکی از توفیقات مترجم آشنایی با مؤلف محترم از دهه هفتاد شمسی

است. آنچه در این سال‌ها از ایشان دیده‌ام، همه تواضع و فروتنی و

۱. برای تأمل در معنای «تحقیق» در سنت عقلانی - عرفانی اسلامی ← چیتیک، ویلیام، علم جهان علم جان، ترجمه سید امیرحسین اصغری، انتشارات اطلاعات.

حسن خلق، در عین بهره‌مندی از دانش و معرفت، است. هم در شناخت بزرگان ادب فارسی، خاصه مولانا، صاحب‌نظر است و هم دیگر از ابن عربی شناسان پرآوازه جهان است. اما، این امر او را از معرفت عمیق به مؤلفانی چون بابا افضل کاشانی، خواجه عبدالله انصاری، محمد لاهیجی، احمد سمعانی، احمد و محمد غزالی و ملاصدرای شیرازی باز نداشته است. نکته مهم این کاوش‌ها آن است که صرفاً تحقیق تاریخی نیستند. آنچه در این میان اهمیت دارد، توانایی مؤلف در بهره‌گیری از آن سنت در گفت‌وگو انسان معاصر و نقد وضع کنونی اوست. با این حال، روحیه مؤلف نه بیانی دموکری و نه وعظ و خطابه است، بلکه آگاهی‌بخشی و یاری‌رسانی به تعالی فکر و اندیشه عمل مخاطب است.

- توجه به سنت عشق در اسلام از اموری است که در کشاکش بحران‌های معاصر از میان معرفت جوامع مسلمان گم یا کمرنگ شده است. امیدوارم این اثر بتواند تلاش‌های فردی و اجتماعی را در این راه گسترش دهد.

در نهایت، وظیفه خود می‌دانم که از جناب آقایان سیدمحسن موسوی و امیرعباس صالحی و دوستان حمدلی که مرا در یافتن منابع این اثر یاری دادند، سپاس‌گزاری کنم. به علاوه، باید بپردازم تلاش‌های همسر و فرزندانم که برای مدتی طولانی در کنار دغدغه‌های این اثر و دیگر کارهای تحقیقی با این جانب شریک بوده‌اند. همچنین از تلاش‌های جناب آقای اصغر قره‌خانی سپاس‌گزارم که در دوران پایانی و راسته‌ای این اثر در امریکا از مهر و عنایت ایشان بهره‌مند بودم. دست آخر از قبول زحمات مسئولان محترم انتشارات علمی و فرهنگی، به ویژه آقای دکتر شوئی، در چاپ و نشر این اثر قدردانی می‌کنم.

و ما توفیقی الا بالله

سید امیرحسین اصغری

دانشگاه ایندیانا، امریکا

پیش در آمد

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
عالم از ناله عشاق مبادا خالی
که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد
حافظ

آنی را که از عشق بهره نباشد، آیا توان نوشتن آن عشقه هست؟ با این سؤال می توان پاسخ داد: «آیا کسی هست که عاشق نشده باشد؟» بی بهره از عشق را توان خلق اثر عاشقانه نیست، اما برای نگارشی که خود را تبیین حقیقت عشق در آن باشد، کسی را باید یافت که از منزل نخست عشق، یعنی عشق به خود، پا فراتر نهاده باشد. آدمیان تا خود را فارغ از غیر بشناسند عاشق خود می شوند. حتی مردان و زنانی که «از خود متنفرند»، به هر دلیلی، به عشق و عاشق آن صفت خودند که «متنفر از خود» است؛ هر چند برای انسان روحانی این خودناپسندی یا به بیان دقیق تر، نفس گریزی گام نخست در مسیر عشق فراتر از خود و در نهایت عشق خداست که از ازل ساکن قلب مخلوقات خود است، چه بدانند و چه ندانند. فرایند تحقق و تبدیل در معنویت اسلامی بسته به خودآگاهی از دایره هر چه فراتر رونده عشق آدمی است که شعاعش تا آن جا می گسترده که به ساحل الوهیت می رسد و آدمی عشق الهی را در می یابد و بر وی محقق می شود که فقط این عشق حقیقی

است و همهٔ عشق‌های دیگر مجازی و سایه‌ای از آنند که، به تعبیر دانتِه در *کمدی الهی*، «خورشید و ستارگان را به گردش درمی‌آورد». الزاماً همهٔ آنان که عشقشان به «ساحل وجود» رسیده و محبت خداوند را احساس کرده‌اند، دربارهٔ آن تجربه‌ها اثری نیافریده‌اند، اما دیگرانی که چنین کرده‌اند، بهانه‌شان عشق به مخلوقاتی بوده که خداوند هم عاشق آنان است. نوشتن از این عشق برتر برای این مؤلفان نه برای نیل به هدفی دنیایی، بلکه وظیفه‌ای است برای هدایت دیگران به سرمنزل محبوب و چون اصولاً، چنان که در مستوای آدمی شق و جمال درهم آمیخته‌اند، شرح عشق ایشان نیز چه در شعر و چه در نثر با زیبایی فوق‌العاده توانان است.

در قرآن روایات می‌بینیم که معنویت اسلامی انباشته از عشقی است که با معرفت اصیل عجین شده است. عشق‌باوران^۱ مسلمان بارها تأکید کرده‌اند که عشق معرفت در مستوای معنوی در کار کمال بخشیدن به یکدیگرند. عاشق خدا شدن به معنی شناخت اوست. آدمی چگونه می‌تواند بی‌معرفت عاشق شود؟ تنها هم حقیقتی غایی است که از اسمای حسنائش «الودود» یا عشق است، و کسی نمی‌تواند بی‌عشق شناسای او باشد.

او عشق و سرچشمهٔ عشق است. عالمان میان عشق حقیقی و مجازی تفاوت نهاده‌اند، اما حتی عشق مجازی هم جز نردبانی نیست که مشتاقان حق را به عشق فراتر، که فقط معلق به اوست، رهنمون کند. فرمان عالی مسیح بر عشق خداوند و همسایهٔ مشیر، در این معنی نیست، بلکه عشقی یگانه است که همهٔ حقیقت را در بر می‌گیرد؛ چنان که در حدیث قدسی آمده است: «خداوند گنج پنهانی بود که عاشق شناخته شد. بود (احببت ان اعرف)؛ پس خلق را آفرید تا شناخته شود». این حدیث، نه انطباق در متون عرفانی بدان ارجاع داده می‌شود، نه تنها به همراهی با معنی عشق و معرفت، بلکه بر درآمیختگی آن‌ها به منزلهٔ علت آفرینش هستی تأکید دارد.

افزون بر آن، چون خداوند علت غایی همهٔ چیزهاست، عشق او به ما غلبه داشته و جواز عشق ما به اوست. احمد غزالی، از بزرگ‌ترین شارحان معنای عشق در اسلام، در کتاب *سوانح خود یکی* از برترین امتیازات آدمی را، بر حسب آیهٔ «یحبهم و یحبونه»، در آن می‌داند که خداوند به او عشق می‌ورزد، پیش از آن که آدمی عاشق او باشد. واو، که در عربی به معنای «و»

است، در این آیه آشکارا معنای «بنابراین» دارد.

معنای این آیه آن نیست که چون آن‌ها عاشق خداوندند خدا هم عاشق آنان است، بلکه آن بدین معناست که عشق با طرف آسمانی و الوهی آغاز می‌شود. البته از منظر انسانی، باید اراده عشق به خداوند را داشته باشیم، اما از منظر مابعدالطبیعی نمی‌توان بدون عشق اولیه خداوند به انسان عاشق او شد. کسی که خداوند به سبب عناد و سرپیچی‌اش به او عشق نمی‌ورزد، عشق الهی را در قلب خود نخواهد یافت؛ هر چند این عناد به سبب آدم بودن در قلب همه انسان‌ها هست و حتی اگر به عللی بسیار پنهان و راکد بماند، باز مغفول انسان سنگدل است.

جای تعجب است که در بسیاری از نوشته‌های غربی و امروزین درباره اسلام، گمانه‌زنی‌های عجیبی در عشق در هر عبادت اسلامی، اهمیت محوری آن در تقوا و مروت اسلامی مغفول مانده و تمرکز بر رابطه اسلام و غنای بی‌مانند متون اسلامی، درباره عشق نادیده انگاشته شده است. دلیل این نادیده‌انگاری جدال «ندقدرد» بر سر معرفی مسیحیت، در حکم دین مبتنی بر عشق است، در حالی که به نفع آنان اسلام در مقابل، فقط حاوی مفهوم جزا و پاداش از خداست. چنان‌که سخن می‌گویند که گویی در مسیحیت مفهوم جهنم یا برزخ و در اسلام معنای عفو، رحمت و عشق وجود ندارد. در این مقدمه کوتاه امکان بحثی درباره این پرسش مهم نیست. با این حال، باید گفت که آیین کاملی چرخ اسلام در کنار عشق و معرفت در حیات دینی بر تقوای الهی نیز تأکید می‌کند. این چهارچوب از یک مسلمان، بلکه برگرفته از کتاب مقدس مسیحیان است: «تقوا آغاز حکمت است»؛ جمله‌ای که تقریباً کلمه به کلمه در حدیثی نبوی تکرار شده است. برای شناخت خداوند باید عاشق او باشیم و برای عشق او باید متواضع باشیم. معنای تقوای الهی را نباید با ترس معمولی خلط کرد که حالتی صرفاً روانی دارد؛ چنان‌که ابو حامد محمد غزالی می‌گوید: «ترس از موجودی عام بر خلاف ترس از آن است، اما ترس از خداوند سبب خرامیدن به سوی اوست». در نفس آدمی چیزی است که وی را از رسیدن به کمال معنوی باز می‌دارد. آن چیز باید در سایه تقوا و عدالت الهی از میان برود تا مجال صفات عالی تر نفس برای عشق الهی مهیا شود. از منظر انسانی، مقاماتی بر تقوا، عشق و معرفت مترتب است که سالک کمال باید آن‌ها را با موفقیت طی کند.

کتاب حاضر از دقیق‌ترین و موثق‌ترین آثاری است که در موضوع عشق در اسلام به انگلیسی نوشته شده است. شاید برخی از این‌که در این اثر منابع پس از قرن ششم بررسی نشده‌اند، انتقاد کنند. این نقد، به دلیل ناآگاهی از ماهیت تاریخی بسط سنت معنوی اسلام، موجه نیست. آری، بسیاری از مسلمانان پس از قرن ششم کتاب‌های مهمی دربارهٔ عشق به نثر و شعر نوشته‌اند، اما این قرن چون سرچشمه‌ای بود که پس از آن دنبال شد و محدود کردن خود به قرون اولیه به معنای نادیده گرفتن آموزه‌های کانونی اسلام در عشق و معنویت نیست.

افزون بر آن، اثر حاضر فقط با منابع منشور فارسی و عربی سر و کار دارد. شایسته خوانندهٔ آگاه به شعرهای عاشقانه، که اغلب شاهکار هم هستند، از به کار نرفتن شعر در این اثر پرسش کند. پاسخ آن که تا کنون اشعار سنتی، برده طبعه قرار گرفته و ترجمه‌های متعددی از آن شده است؛ از جمله اثر معروف دکتر چیتیک با عنوان *راه عاشقانه صوفی* که با گفتار شعری یکی از بزرگ‌ترین شایخ عرفان، یعنی جلال‌الدین رومی (مولوی)، که همواره از عشق می‌سراید، سر و کار دارد. در مقابل، سنت قوی آثار منشور عرفانی در غرب چندان شناخته شده نیست. ترجمهٔ دقیق مؤلف از آثار شخصیت‌هایی چون میمنه‌ای و سماعانی دروازهٔ شناخت نویسندگان بزرگ و مهجور عرفانی را به روی خوانندگان غربی باز می‌کند. مؤلف را باید برای انتخاب درست آثار، ترجمهٔ دقیق و تحلیل عمیق آن‌ها ستود.

عارفانی که ذکرشان در این اثر رفته است، عشق را نه از مجرای دیگران که بر اساس آنچه خود از عشق الهی دریافته‌اند شرح کرده‌اند. با مطالعهٔ روش مؤلف، نه تنها در آمیختگی بهترین تحقیقات با عشق، با دقت و استگی وی به موضوعات مطرح شده در متون هم آشکار می‌شود. این اثر نه تنها تحقیقی عظیم در ساحت عرفان و نیز رساله‌ای بالارزش در کل معنویت اسلام است که عطر و نور برکت حقیقت عرفان از درون آن به مشام جان می‌رسد؛ حقیقتی که همواره مشحون از عشق به وحدت و کثرت در نور وحدت است.

سیدحسین نصر

جولای ۲۰۱۲

رمضان ۱۴۳۳ ق

مقدمه

از گفت‌وگو با دوستی که استاد مطالعات دین و متخصص هندوئیسم است دیرزمانی نمی‌گذرد. چون فهمیدم در کار کتاب عشق هستم، پرسید: آیا بار دیگر بر آثار مولانا مشغولی؟ این پرسش استادی با سال‌ها سابقه تدریس بود که با شنیدن عنوان «عشق در اسلام» گنگ می‌برد که محقق باید درباره مولانا کار کند. ناآشنایان با سابقه تاریخی مولانا یا کسانی که از راه ترجمه‌های عامه‌پسند با وی مواجه شده‌اند، با اطلاع از مسلمانی وی، در شگفت می‌شوند. غرض آن که افراد کمی [در میان مسلمانان] عشق و اسلام را قرین هم می‌دانند.

در مقابل، آشنایان با تاریخ و متون اسلامی می‌دانند که عشق شرط اولیه سلوک هزاران محقق و عارف مسلمان بوده است. عشق در اخلاق دینی نقطه کانونی است و یگانه کلمه‌ای است که می‌تواند عنایت اسلامی، یعنی قلب پیام قرآن، را به اختصار تبیین کند. نخست گمان می‌بردم که این شایستگی از آن معرفت است و فرانز روزنتال^۱ شرق‌شناس در نام‌گذاری کتابش به غلبه معرفت^۲ محق بوده است. اکنون بر آنم که عشق از پس انتقال ماهیت خداجویی موجود در قلب سنت بهتر برمی‌آید.

1. Franz Rosenthal

2. Knowledge Triumphant

بخشی از دلایل ستایش شاعرانی چون مولانا، عطار، ابن الفرید، یونس امره و حافظ در غرب در رسایی زبان شعر در تبیین مهر و رحمتی نهفته است که انسان جوینده معنا و کمال طلب در پی آن است. برخی از این شاعران، به ویژه مولانا، بر آن بوده‌اند که عشق حقیقی فقط در سایه عنایت سرچشمه غایی مهر و رحمت ممکن است؛ چنان که می‌سراید:

این از عنایت‌ها شمر کز کوی عشق آمد ضرر

عشق مجازی را گذر بر عشق حق است انتها

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد

تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا

شقی که بر انسان بود شمشیر چوبین آن بود

آن عشق با رحمان شود چون آخر آید ابتلا

بسیار از شاعران چنین زبان مستقیمی نداشتند. آن‌ها زحمت تبیین تفاوت میان عشق حقیقی و مجازی را به خود نمی‌دادند، چه در نهایت عاشق خود در پی یابی و محبوب حقیقی وی کیست. نقش شاعر برانگیختن عشق است به هر بنا که فرود آید. شاعران مسلمان در فرهنگی پرطراوت می‌زیستند؛ آن‌ها در دنیای متفاوت با ادبیات موسع عربی آشنا بودند که در بخش بزرگی از آن سخن از عشق رفته بود. فارس‌ها در آن میان خرسند به میراث‌داری تمدنی بودند که زبان آن، متأثر از عربی، قوت گرفته و تغییر یافته بود. با این حال، منابع فارسی در کتاب حاضر بیشترند، یادآوری این نکته شایسته است که این زبان، که طی هزار سال گذشته به ندرت تغییر یافته، متعلق به خانواده هندواروپایی است و بنابراین دستور آن بیش از عربی (خواهر زبان عبری در خانواده زبان‌های سامی) به انگلیسی نزدیک است. زبان‌شناسان برای تمایز آن از فارسی میانه و کهن آن را «فارسی جدید» می‌نامند. بسیاری از انگلیسی‌زبانان معاصر آن را «فارسی» می‌خوانند و این درست مثل آن است که آلمانی را «ژرمن» و ژاپنی را «نیهنگو» بخوانیم.

فارسی معاصر از جهاتی با فارسی میانه تفاوت دارد. مهم‌ترین تفاوت آن است که حدود نیمی از لغات آن از عربی گرفته شده و در آن از الفبای

عربی هم استفاده می‌شود. این وجه جادویی زبان فارسی است که در دوران اسلامی تحقق یافته است. گویی زبان از ناطقانش خواسته تا نیازهایشان را به شعر بیان کنند. من شک دارم که امروزه حتی یک فارسی‌گو طبع شعری خود را نیازموده باشد. جایی شنیدم که عربی زبان خدا و فارسی زبان فرشتگان است. عربی زیبایی فوق‌العاده، و به ویژه در قرآن، هیبتی شاهانه دارد، اما از خدا گفتن در زبان عربی بیشتر وجه تنزیه و عالی حق را جلوه می‌دهد تا تشبیه و قرابت. در مقابل، فارسی زیبایی خداوند را در عالم بر بال‌های فرشتگان جلوه می‌بخشد. شعر فارسی، که در قرن یازدهم میلادی/سوم هجری شکوفا شد، با جلوه فرشته‌ای خود رخشان است. همین نحوه توجه به عشق در زبان‌های اردو و ترکی پیداست که متأثر از ادبیات سنتی فارسی بوده‌اند.

در اواخر قرن نهم، انتشار فارسی رونقی گرفت که بیشتر آن در شرح متون دینی بر تریقه از منابع عربی بود. بخش بزرگی از آن شعر بود، مثلاً داستان حماسی شاهنامه فردوسی (۱۰۲۰م) که امروزه هر ایرانی از خواندن آن لذت می‌برد. طی قرن دهم و اوایل قرن دوازدهم میلادی، نثر هم به میدان آمد و چند نثر سده برگ‌نعل‌ها یا کتاب‌هایی را به اهمیت عشق در حیات انسانی اختصاص دادند. بسیاری از محققان غربی این متون را نادیده انگاشتند و بنابراین ما [غربیان] با منظری ناقص از چگونگی رشد موضوع عشق در شعر فارسی مواجهیم.

در آن زمان، آثار متعددی در زبان عربی به موضوع عشق اختصاص یافته بود. این موضوع البته مغفول قرآن، حدیث و ادبیات اولیه عربی نبود، اما تبیین‌های قدرت مبدل عشق کم‌کم به میدان آمدند. چنین می‌نماید که در زمان خاصی اولیا و محققان احساس کردند طراوت پیام اصل اسلام به ابهام گراییده، و بر آن شدند تا قلب پیام را شفاف‌تر بیان کنند. البته وقتی که در شعر عاشقانه فارسی جدید می‌بینیم، جهانی بودن عشق در سده عمیق کسانی بود که درباره آن می‌نوشتند. منظورشان این بود که هیچ کس را توان گریز از صدای عشق نیست. اعتقاد یا بی‌اعتقادی دینی هم بر آن سببیتی ندارد. بسیاری، بلکه اغلب کسانی که اولویت را به عشق دادند، آن را بزرگ‌ترین هدیه خداوند به مخلوقاتش پنداشته‌اند.

نخستین بار، وقتی دانشجوی کارشناسی بودم، مفهوم دعوت جهانی

عشق مرا به فکر واداشت. مولانا را، در دورانی که جز متخصصان کسی با وی سروکار نداشت و حتی نامش را نشنیده بود، دریافتم. دو نیم سال تحصیلی را به مطالعه دقیق ترجمه نیکلسون از مثنوی مولانا گذراندم که همان مرا به یادگیری فارسی و عربی واداشت تا بتوانم به منابع اصلی دسترسی داشته باشم. هنگامی که دکتری خود را در ادبیات فارسی می گذراندم، مولانا را موج بزرگی در دریایی وسیع می دیدم. اشعه های آسمانی نخستین اثری بود که در ۱۹۸۱ درباره عشق منتشر کردم. این کتاب تحقیق و ترجمه اثر کلاسیک و نشر فارسی، یعنی اشعه اللمعات فخرالدین عراقی (۱۲۸۱ م)، بود. او باید در اماکن و راه های قونیه، آن جا که صدرا در قونوی (ف ۱۲۷۴) بهترین شاگرد ابن عربی (ف ۱۲۴۰) با هم استاد خوانده بودند، مولانا را دیده باشد. ابن عربی، حکیم بزرگ اندلس، از پرکارترین و رفاه طلب ترین متفکران نه فقط در تاریخ عشق، بلکه در تاریخ اسلامی است. تلمیذی فوق العاده او که رازهای پنهان را در سه کتاب هستی، نفس آدمی و عالم غیب آشکار کرد، موجب شد من دست از جست و جو در آثار غنی فارسی بکنم و سالیانی را به مطالعه دقیق آثار وی بپردازم.

پس از ترجمه آثار عراقی در عشق، با اندیشه نوشتن کتابی که — در دوران دانشجویی آن گاه که در میان نهال های مثنوی می گشتم تا معنای جنگل را بدانم — آرزوی آن را داشتم، مولانا برگزیدم. آن کتاب با نام راه عاشقانه صوفی: آموزه های معنوی مولانا^۱ منتشر شد. اثر را چون مقدمه ای نظام مند بر اصطلاحات و مفاهیم اصلی تفسیری طراحى و در قالب کلام وی، و نه کلام خود، ارائه کردم. با وجود توجه به نویسندگان و موضوعات بسیار در طول سالیان، در شگفت بودم که مؤلفان سالهاست چگونه با استفاده از زبان عشق آن را در قالبی می آورند که اشتیاق نفس آدمی را در همه افق های الهیاتی پاسخ گو باشد. همچنان از اصرار برخی متفکران آشنا که عشق را — نه علم که من هماره بر آن پندار بودم — کلید اسلام می دانستند، کمی حیران بودم. آرزوی فهم نقش دقیق عشق در منظر تنولوژیک اسلام مرا بر آن داشت تا موضوعات گسترده ای برای مطالعه ابعاد

الهیاتی و ادبی عشق فراهم آورم. برنامه‌ام این بود که روش آثار پیشینم را تکرار کنم: آموزه‌های اصلی را تبیین کنم و سپس آن‌ها را با نقل فراوان از منابع اصلی حمایت کنم. نخست فکر کردم که منابع عربی و فارسی، از قرآن تا متون قرن نوزدهم را، که به عشق الهی پرداخته‌اند، به خدمت گیرم. به دو دلیل ساده خود را به آن دو زبان محدود کردم: یکی تسلط نداشتن بر زبان‌های دیگر، و دوم نبود امکان بهره‌گیری مستقیم از منابع آن‌ها. با امید به یافتن زمانی برای اجرای این طرح، طرحی را در «مرکز» کمک‌های ملی برای علوم انسانی^۱ ثبت کردم و در سال ۲۰۰۹ مطلع شدم که با آن موافقت شده است. نیاز به گفتن نیست که از این کمک بسیار سپاس‌گزارم، بدون آن نمی‌توانستم از تدریس فاصله بگیرم و نیرویم را صرف تحقیق و نوشتن این کتاب کنم. بعد از گرفتن کمک، به مطالعه کتاب‌های دربارهٔ عشق پرداختم و هر چه مفید می‌یافتم ترجمه می‌کردم. طرحم آن بود که فیلسوفان مسلمان را هم وارد کار کنم و به همین منظور بسیاری از نوشته‌های اخوان الصفا (قرن دهم میلادی)، ابن سینا (ف ۱۰۳۶)، سهروردی (ف ۱۱۹۱) و ملاصدرا (ف ۱۶۴۰) را که به عشق مربوط می‌شد نیز ترجمه کردم. می‌خواستم مکتب ابن عربی را هم به میان آورم. همین دلیل بسیاری از مباحثات پیروان قرن سیزدهمی وی را نیز آیه انگلی ترجمه کردم. آثار عرفانی هم مانند متون فلسفی، در لفافهٔ زبانی غامض، با دقتی منطقی ارائه شده‌اند. در نهایت، وقتی به نهایی کردن کتاب رسیدم، دیدم که رها کردن فکری و انتخابی هر یک مطالعه ویژه خود را می‌طلبد، زیرا غموض آن‌ها با سایر دیگر متون در تعارض بود.

همچنین با کمی غبطه، تصمیم به کنار گذاشتن سبکی گرفتم که از قرن سیزدهم میلادی به بعد آماده کرده بودم، چه برای تبیین و قالب‌نمایی الهیات عشق منابعی بیش از اندازه از قرون پیش‌تر در دست داشتم. اگر می‌خواستم منابع فراوان بعدی را هم به میان آورم باید صداهای متکثری را اضافه می‌کردم، و این کار موجب کمرنگ شدن آثار پیشینی و چهره‌های کمتر شناخته‌شده بود. اکنون که به گذشته می‌نگرم، مطمئنم که کتاب مقولات نظری اصلی مطرح‌شده در قرآن تا آثار دوران متأخر را در خود دارد، هر چند نام بسیاری از آنان که در این باره نوشته‌اند، ذکر نشده باشد. امیدوارم محققان دیگر ابعاد بازمانده از این

موضوع در متون غنی اسلامی در دوره‌های بعدی را نه تنها در فارسی و عربی، بلکه در دیگر زبان‌های اسلامی هم تبیین کنند.

اکنون بگذارید به جهانی بودن دعوت عشق برگردم که از همان دوران دانشجویی مرا به خود جذب کرده بود. منظورم آن است که مولانا توانایی بیان درد همه نفوس انسانی برای رسیدن به کمال را داشته است؛ دردی که او و دیگران آن را مؤلفه اصلی عشق دیدند. کم‌کم بر من روشن شد کسانی چون مولانا، با استغراق در دریای عشق کلی، غافل از عالم و رنج آدم نبوده‌اند. تقریباً بر عکس، جزئی بودن وجود آدمی به همان اندازه بخشی از پیامشان بود که کلی بودن عشق؛ یعنی آن‌ها هرگز بعد انسانی میانی خاص اسلامی را فراموش نکردند که مهم‌ترینشان ادای واجبات است نبی بود. با این حال، واژه «اسلام» برای بسیاری از آن‌ها فقط نامی قرآنی برای تسلیم به ساحت عشق الهی بود که پیش‌شرط وصول به قامت کامل انسان است. به همین سبب — چنان‌که قرآن تبیین می‌کند — واژه اسلام در همه ادیان کاربرد دارد. همزمان، توجهی که این مؤلفان به ویژگی‌های سنت اسلامی داشته‌اند متضمن وجهی از جزئی‌گرایی کلی^۱ به معنای شناخت آن که سرپی از پیام‌های آسمانی خاص وجود دارد.

در آغاز بر این نکته تأکید می‌کنم که مخاطبان این کتاب گروه خاصی نیستند. این کتاب را ترجیحاً برای عاشقان نوشته‌ام، هر که و هر جا که باشند. هم‌زمان هنجارها و قواعد تحقیق دقیق را نیز لحاظ کردم، پس محتمل است که همکاران من در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در نظر نگرفتن فضای سیاسی و اجتماعی زمان‌ها، بر من چندان سخت نخواهد گرفت. این اثر را می‌توان منتخب متون فارسی و عربی قرن‌های یازدهم و سیزدهم میلادی درباره عشق الهی نیز در نظر گرفت. نقطه کانونی کتاب همان مسئله است که آن مؤلفان و پیروان محقق ایشان ریشه در منظر الیهاتی داشته‌اند، که با دادن نقشی بی‌همتا به عشق آن را چون پلی میان انسان و عالم الوهی قرار داده است. متون چگونگی انتقال این دیدگاه‌ها به خوانندگان عادی را نشان می‌دهند، مخصوصاً فارس‌زبان‌ها، که اغلب جست‌وجوگر معنا در حیات بودند.